

❖ فرّخی یزدی ❖
❖ و ❖
❖ توانمندی‌های غزل در عصر مشروطه ❖

□ دکتر حسین نجفداری □

قالبهای شعر، در طول هزارسالهٔ ادب فارسی توانمندیها و ظرفیتهای گوناگونی پذیرفته‌اند و برای بیان و تشریح انواع حالات و موقعیتهای انسانی و موضوعات و مضامین متفاوت مورد استفاده قرار گرفته‌اند. این قوالب بنا بر ذوق و سلیقهٔ مخاطبان خود یعنی غالب فارسی زبانان هرکدام در انتقال برخی از عواطف و احساسات از توفیق بالنسبه قویتری برخوردار شده‌اند، چنانکه قالب قصیده در سرتاسر ادب سرزمین ما، با اینکه برای بیشتر موضوعات شعری، از قبیل مدح، وصف، پند، عشق و... به کار گرفته شده است اما در زمینهٔ مدح و مدیحه سرائی بنا به دلایل و شرایط خاص تاریخی از موفقیت بیشتری بهره‌مند گشته است، یا قالب رباعی در شعر فارسی با اینکه در زمینه‌های گوناگونی مورد آزمایش قرار گرفته است اما در نشان دادن بی‌وفائی دنیا و بی‌اعتباری عمر و تلخی مرگ، توفیق چشمگیری یافته است به نحوی که در ادبیات ما هرکس چنین اندیشه‌ای را خواسته است بیان کند تأثرات و احساس درونی خود را در قالب رباعی به مخاطبان خویش عرضه داشته است.

قالب غزل را می‌توان محبوبترین قالب شعری زبان فارسی محسوب داشت که

در انواع مقوله‌ها و مضامین شعری مورد امتحان شاعران قرار گرفته است و تقریباً از قرن ششم به بعد کمتر دیوانی را در ادبیات فارسی سراغ داریم که از غزل خالی باشد و کمتر شاعری را می‌شناسیم که با این فرم چه به‌طور قالب اصلی دیوانش و چه به‌طور فرعی دست و پنجه نرم نکرده باشد و طبعی نیازموده باشد و سرانجام در ادب فارسی غزل به‌صورت قالبی تثبیت شده برای مسائل عاشقانه چه در حوزه عشق مجازی و چه عرفانی درآمده است اما از عصر مشروطه به بعد کار غزل از لونی دیگر نیز شد.

از نظر ادبی، عصر مشروطیت در واقع عصر گره‌خوردگی شعر با مسائل سیاسی و اجتماعی است، اندیشه‌های نوین در ستیز با تفکرات کهن، با هجومی پیگیر و بی‌امان به دنبال وسیله‌ای می‌گردد تا به بهترین شکل و برای بیشترین مخاطب خود را مطرح کند. اینجاست که شعر مثل همیشه به‌عنوان هنر غالب در جامعه ادبی ایران قد برمی‌افزاید و باری متفاوت با آنچه تا آن زمان بردوش داشته، به‌دوش می‌گیرد، معیارهای ارزش‌گذاری در شعر دگرگون می‌شود و تحولات اساسی در ساختار و محتوای آن رخ می‌دهد. این تغییر و تحول که ابتدا در حوزه عاطفه و زبان شعری رخ می‌نماید و سپس با ظهور نیمایوشیخ در ساختار و قالب شعری قابل لمس است، مولود وضع اجتماعی و سیاسی خاصی است که تقریباً از اوایل دوره قاجار بر اثر آشنایی بیشتر ایرانیان با فرهنگ و تمدن ملل مغرب زمین حاصل شده و در همه ابعاد فرهنگی، اجتماعی و سیاسی آنان اثر گذاشته است.

شاعران عصر مشروطیت که از این تأثیرات فرهنگی برکنار نبودند، وظیفه بیداری و آگاه کردن طبقه محروم جامعه را به‌عهده گرفتند و بدین ترتیب شعر این دوره از نظر زمینه و مضامین و مهمتر از همه، مخاطبان شعری که مردم کوچک و خیابان بودند موقعیتی ویژه و رنگی خاص یافت و به‌جای نجوای مکرر عاشقانه و های و هوی صوفیانه، از پشت دیوارهای شعر این دوره، سرودهای وطنی و ترجیح‌بند «وطن، آزادی، استقلال» به گوش رسید.

شعر این دوران سراسیمه به دنبال قالبی می‌گردد که اقبال عمومی داشته باشد و بتواند بار پرخاشگرانه مضامین سیاسی و اجتماعی این دوره را بردوش بگیرد. غزل یکی از نخستین قالب‌بهای است که برای ایفای این نقش تاریخی، توسط شاعران این

عصر برگزیده می شود و با وجود اینکه در ابتدا به موفقیت‌هایی نیز دست می یابد ولی در مجموع عملکرد آن در این عصر چندان قوی و مؤثر نیست و خیلی زود مشخص می شود که این قالب توانائی و توانمندیهای لازم را برای بیان و انتقال اندیشه‌های جدید ندارد. دلایل این امر بسیارست از جمله یکی این است که این قالب در طی دوران نسبتاً طولانی شعر فارسی در زمینه‌های مختلفی به کار گرفته شده است و در اثر کثرت استعمال برای بیان مفاهیم عاشقانه و عرفانی و هیجانات غنائی تثبیت شده است، در نتیجه وقتی شاعر این دوره می خواهد مفاهیم سیاسی و اجتماعی جدید را در این قالب بریزد دچار نوعی دوگانگی در انتقال و بیان می شود که هم مؤید این است که شاعر سعی دارد خود را از بار عاطفی مفاهیم سنتی جدا کند و هم نشان‌دهنده ضعف قالب غزل برای بیان مضامین سیاسی و اجتماعی این دوران است. مثال از فرخی یزدی:

عمریست کز جگر مژه خوناب می خورد	این ریشه را ببین ز کجا آب می خورد
چشم ترا به دامن ابرو هر آنکه دید	گفتا که مست باده به محراب می خورد
خال سیه به کتج لب شکرین تست	یا هندوئی که شیرۀ عناب می خورد
دل در شکنج زلف تو چون طفل بندباز	گاهی رود به حلقه و گه تاب می خورد
ریزد عرق هر آنچه ز پیشانی فقیر	سرمایه دار جای می تاب می خورد
غافل مشو که داس دهاقین خون جگر	روزی رسد که بر سر ارباب می خورد
دارم عجب که با همه امتحان هنوز	ملت فریب لیدرو احزاب می خورد
با مشت «فرخی» شکند گرچه پشت خصم	اما همیشه سیلی از احباب می خورد ^۱

مثال از عارف قزوینی:

پارتی زلف تو از بس که ز دلها دارد	روز و شب بی سببی عریده با ما دارد
کاش کابینه زلفت شود از شانه پریش	کو پریشانی ما جمله مهیا دارد
بخت یار است ولی بخت بد آنجاست که یار	هر کجا پای نهد دست به یغما دارد
به که این درد توان گفت که والا حضرت	در نیابت روش حضرت والا دارد
دارم امید شود دار مجازات به پا	خائن آن روز به دار است تماشا دارد
گر به حق گوئی حرف تو کسی پی ببرد	«عارف» هر شعر تو صدگونه معما دارد ^۲

مثال از میرزاده عشقی:

عاشقی را شرط تنها ناله و فریاد نیست
تا نشد رسوای عالم کس نشد استاد عشق
ای دل از حال من و بلبل چه می‌پرسی برو
به‌به از این مجلس ملّی و آزادی فکر
ای خدا این مهد استبداد را ویران نما
قلب عشقی، بین که چون سرتاسر ایران‌زمین
مثال از ملک الشعراء بهار:

تا کنم نو بر جبین خو برویان سال را
آبیاری می‌نماید گلشن آمال را
دست کوتاه ساختی مشت‌پوشان حال را
برخلاق چون دهد اعلان استقلال را
کاین روش بشکست بازار هو و جنجال را
بهر هر قومی کتابی هست مرآجال را
حال و ماضی‌رفته‌دان حاضر شو استقبال را^۴

این دوگانگی مضمون و عاطفه در غزل این عصر باعث به‌وجود آمدن تصویرهای شعری تازه‌ای می‌شوند که یک سبوی آن مضامین عاشقانه و سوی دیگر آن مضامین اجتماعی است. علت این امر را شاید بتوان چنین بیان کرد که اولاً شاعر در برخورد با مضامین سیاسی و اجتماعی جدید نتوانسته است کاملاً خود را از فضای شعری گذشته خلاص کند و دیگر این که سرعت عمل شاعر در پرداختن به موضوعات شعری روز و شعر روزنامه‌ای وی را از خلاقیت و آفرینش ساختار یک‌دست مضمونی باز داشته است.

نکته جالب دیگری که در این غزلها به چشم می‌خورد عدم هماهنگی اجزاء تصویرهای شعری است به این معنی که یک طرف تصویر را مسائل عاشقانه و غنائی تشکیل می‌دهد و طرف دیگر آن از مضامین سیاسی و اجتماعی مایه گرفته است. عواطف عاشقانه معمولاً از رقت احساس ناشی می‌شود در حالی که مسائل اجتماعی توأم با نوعی خشونت و خشم و خروش است که ناشی از نارضایتی از

وضع موجود است این دوگانگی در غزل باعث می شود که هریک از دو سوی تصویر اثر طرف دیگر را خنثی کند و در نتیجه خواننده در احساسی میان عشق جسمانی و زیبائیهای محبوب از یک سو و زشتی های اجتماعی و حوادث ناخوشایند آن از سوی دیگر سرگردان شود به همین سبب در غزلهای اجتماعی و سیاسی این دوره از یک سو به علت وجود عشق، زشتی های اجتماعی کمتر در ما تأثیر می کند و از طرف دیگر مضامین اجتماعی که بر نشان دادن ناهنجاریها تکیه می کند زیبایی و رقت عشق را خنثی می سازد و مانع تحت تأثیر یک عاطفه ناشی از عشق قرار می گیریم و نه از یک عاطفه ناشی از نابسامانی و معضلات اجتماعی متأثر می شویم:

خندنگ غمزه کاریت با دلم آن کرد که هیچ وقت توانگر به کارگر نکند^۵
 رها نکرد دل از زلف خود به استبداد گرفت و گفت تو مشروطه ای طناب انداخت^۶
 هزار عقده چین را یک انقلاب گشود ولی به چین دو زلف شکست شانه ما^۷
 دلم بسوخت که بر صورت تو خال سیاه بسان ملت محکوم جاهل افتاده^۸
 چها گذشت ز زلفت به دل چه می دانی به کارگر چه ز سرمایه دار می گذرد^۹
 به کارگر چه ز سرمایه دار می گذرد^{۱۰} وه چه ایرانی سراسر چون دل عاشق خراب^{۱۱}

از موارد دیگر این دوگانگی استفاده از عناصری در غزل است که دیگر در زمان شاعر وجود ندارد و بردوگانگی پیشین لطمه دیگری وارد می سازد، مثل حضور تیر و کمان در شعر زیر که دیگر در زمان ما عنصری نا آشنا و ناملموس است:

سینه احرار شد آماج تیر ارتجاع تا نمودی زینت بازو کمان فتنه را^{۱۲}

نه تنها در غزل سیاسی دوره مشروطیت، بلکه در تصنیفهای این دوره هم که مضامین وطنی دارند و عارف قزوینی به حق مبتکر آن است همین دوگانگی عاطفه به چشم می خورد به نحوی که گاهی اوقات شعرهای این تصنیفها به جای برانگیختن شور و وطنخواهی و تحریک عاطفی حس میهن دوستی، نوعی احساس خلسه آور عاشقانه عرفانی را در مخاطب به وجود می آورد. روح الله خالقی موسیقی شناس برجسته ایران در مورد تصنیفهای عارف نکته ای را یاد آور می شود که این مطلب را تأیید می کند:

«حال اگر بگوئیم تصنیفها و سرودهای ملی وی [عارف

Archive of SID

قزوینی [تمام حزین و غم‌آلود بود و به عوض بیدار کردن ملت و تحریک احساسات و عواطف آنها و برانگیختن قوه شجاعت و میهن‌دوستی در مجلس باده‌گساری نزدیک یک مشت مردم کسل و خاموش از حال رفته خواننده می‌شده تا اندازه‌ای ایراد بر عارف وارد است. از طرف دیگر مقام و آهنگهای این تصنیفها چون از یک قلب سوخته و دل پژمرده و شخص ناامید و بدبینی مانند عارف تراوش کرده بود شنوندگان را متأثر و محزون و دل‌تنگ می‌کرد و روح شهامت و شجاعت را که از خواص سرودهای ملی است نداشت... البته دو سرود و مارش وطنی ازین ترتیب استثناست].^{۱۳}

غزلسرایان عمده این عصر بجز فرخی یزدی، یکی عارف قزوینی است که ازین قالب بیش از دیگران استفاده کرده است و دیگر ملک‌الشعراء بهار و عشقی هستند که نیم‌نگاهی به غزل دارند. بهار در حدود صد غزل دارد که بیشترشان مربوط به دوره جوانی شاعر است و چنانچه در خود دیوان تصریح شده است بهار به ندرت غزل می‌سراید و عشقی هم بسیار کم غزل سروده است اما عارف بیش از صد غزل دارد که با توجه به حجم دیوان عارف رقم چشمگیری است تنها فرخی یزدی است که در حدود ۲۰۰ غزل سروده است.

در میان غزلسرایانی که برشمردیم، از نظر کیفی هم فرخی در زمینه غزل‌های سیاسی و اجتماعی از وضعیت نسبتاً بهتری برخوردار است و به جرأت می‌توان گفت در این حوزه وی نسبت به سایرین مقام ممتازی دارد. این موفقیت موهون عواملی است که به اختصار به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱- زبان غزل‌های فرخی شسته رفته و بدور از تعقید و دشواری است چه در حوزه واژگان و ترکیبات و چه از نظر نحوی و دستوری و این مهمترین رمز توفیق غزل‌های اوست. علت آن هم تا حدود قابل ملاحظه‌ای برمی‌گردد به هدف شاعر در سرودن این گونه غزل‌ها که انتقال مفاهیم سیاسی و اجتماعی به ساده‌ترین روش است. مخاطبان این اشعار چنانکه پیشتر هم ذکر کرده‌ایم توده‌های وسیع مردم کم‌سواد و

بی سواد آن روزگار ایران است که خوانندگان اصلی آنها به شمار می‌روند. بنابراین زبانی که بتواند اندیشه‌ها و پیام شاعر را به این مردم نسبت عامی و کم سواد منتقل کند باید زبانی ساده و روشن و بدور از تعقیدات لفظی و معنوی باشد تا بتواند بی واسطه بیشترین تأثیر را بر این مخاطبان بگذارد. استاد سعید نفیسی در مقاله خود در مورد سید اشرف‌الدین حسینی (نسیم شمال) می‌نویسد:

«هنگامی که روزنامه‌فروشان دوره‌گرد فریاد را سر می‌دادند و روزنامه او را اعلان می‌کردند، راستی مردم هجوم می‌آوردند، زن و مرد و پیر و جوان و کودک و برنا با سواد و بی سواد این روزنامه را دست به دست می‌گرداندند، در قهوه‌خانه‌ها، در سرگذرها، در جاهائی که مردم گرد می‌آمدند با سوادها برای بی سوادها می‌خواندند و مردم حلقه می‌زدند و روی خاک می‌نشستند و گوش می‌دادند.»^{۱۴}

آقای یحیی ریحان مدیر روزنامه «گل زرد» که با نسیم شمال معاشرت داشت نقل می‌کنند در سفری که به مشهد داشته‌اند بین راه، قهوه‌خانه‌های بسیاری را دیده‌اند که وقتی روزنامه نسیم شمال بدانجا می‌رسید یک نفر شعرها را به صدای بلند می‌خواند و دیگران گوش می‌کردند و بعضی‌ها هم از روی روزنامه می‌نوشتند.^{۱۵} با اینکه اشاره استاد نفیسی و یحیی ریحان در مطالب مذکور به محبوبیت اشعار نسیم شمال است اما این موضوع در مورد بعضی دیگر از شاعران عصر مشروطه به ویژه فرخی یزدی نیز کاملاً صادق است، چرا که زبان این شاعران به علت سادگی و روشنی و نزدیکی به زبان مردم کوچه و بازار، بیشترین مخاطبان خود را نیز از میان همان مردم به دست می‌آورد.

در غزلهای عارف قزوینی با وجود محبوبیت فراوانی که داشت ناهماهنگی‌های زبانی و حذف‌های بی‌مورد کمابیش به چشم می‌خورد:

ببین که خانه ایران پر است مشت‌ی زن میا تو سرزده، همسایه خانه خالی نیست^{۱۶}
 به یاد نخل قدت سنگ عشق سینه زدم رقیب گو سر هرکوچه نوحه سر نکند^{۱۷}
 که در بیت اول حرف اضافه «از» و در بیت دوم حرف اضافه «بر» حذف شده

Archive of SID

است در حالی که در شعر فرخی یزدی، در عین حال که جنبه‌های ادبی زبان در نظر گرفته شده است شعر از روشنی و سادگی خاصی برخوردار است.

در کف مردانگی شمشیر می‌باید گرفت حق خود را از دهان شیر می‌باید گرفت
تا که استبداد سر در پای آزادی نهد دست خود برقبضه شمشیر می‌باید گرفت
بهر مستی سیر تاکی یک جهانی گرسنه انتقام گرسنه از سیر می‌باید گرفت^{۱۸}

نکته قابل ذکر دیگر استقلال مصراعها در غزلیات فرخی است که به‌ساختار نحوی بیت قدرت و استحکام خاصی بخشیده است، در حالی که برشهای نامناسب و ذکر جزئی از ترکیب در مصراع دوم به‌غزلیات بعضی از شاعران این عصر، از جمله عارف قزوینی لطمه وارد آورده است، هرچند این امر شاید در غزل عارف از نظر موسیقایی توجیهاتی هم داشته باشد:

همسری نادر ت کشاند به‌جائی کار که تا نادر ت کشید در آغوش^{۱۹}

این موارد در غزلهای فرخی بسیار کم است و در بیشتر جایها مصراع استقلال خاص خود را دارد:

گر که تأمین شود از دست غم آزادی ما می‌رود تا به‌فلک هلهله شادی ما^{۲۰}
ز انقلابی سخت جاری سیل خون باید نمود وین بنای سست پی را سرنگون باید نمود^{۲۱}
همین بس است ز آزادگی نشانه ما که زیر بار فلک هم نرفته نشانه ما^{۲۲}

البته ملک الشعراء بهار نیز به‌جهت احاطه وسیعش به ادبیات فارسی از این نوع خطاها برکنار است اما در غزلیات عشقی گاهی از این نوع خطاهای دستوری و ساختاری غزل به چشم می‌خورد:

گوهری در خانه شهزاده آزاده ایست هر که دست آورد آن یکدانه گوهر شادباد^{۲۳}
در این بیت حرف اضافه «به» حذف شده است (به دست آورد)
این طبع تو عشقی به‌خدائی خداوند از کوه دماوند
محکم تر و معظم تر و آتشکده تر بود دیدی چه خبر بود^{۲۴}

شاعر در این شعر نشانه صفت تفضیلی را به‌اسلم اضافه کرده است (آتشکده تر)

۲- عناصر سازنده تصویر در شعرهای فرخی غالباً عناصر ملی و مذهبی هستند و این نشانه تیزهوشی و آگاهی شاعر از جو فرهنگی جامعه ایران و آشنائی وی با معتقدات و سنتهای مرسوم آن است عناصری که توده‌های مردم ما با آنها آشنائی

کامل دارند و به خدمت گرفتن و استخدام آنها در غزلهای سیاسی و اجتماعی کار انتقال پیام و درک شعر را توسط مخاطبان آسانتر می‌کند:

گر یوسف من جلوه چنین خوب نماید خون در دل نوباوه یعقوب نماید
خونریزی ضحاک در این ملک فزون گشت کو کاوه که چرمی به سر چوب نماید
میسند خدایا که سرو افسر جم را با پای ستم دیو لگدکوب نماید^{۲۵}

در این شعر یوسف (ع)، یعقوب (ع)، ضحاک، کاوه، جم و دیو همه از عناصر ملی و مذهبی هستند که در فرهنگ جامعه ما کاملاً شناخته شده‌اند و تلفیق آنها با مضامین سیاسی و اجتماعی کاملاً حساب شده و دقیق و نشان‌دهنده درک صحیح شاعر از فضای فرهنگی کشورش است.

۳- عشق به وطن و آزادی به مفهوم امروزی آن از جمله مقولاتی است که در عصر مشروطه حضور قاطع خود را اعلام می‌کند، عشقی که در ادبیات گذشته ما به آن کمتر توجه شده است و حضوری کم‌رنگ دارد فقط در آثار حماسی مثل شاهنامه فردوسی، دوستی سرزمین و عشق به آب و خاک با تشخیص ویژه مطرح می‌شود به‌طور کلی مفهومی که از وطن در ذهن ایرانیان در گذشته وجود دارد بسیار محدود است و بیشتر بر محل تولد و زادگاه اطلاق می‌شده است نه مثل امروز که حوزه جغرافیایی وسیع و مشخصی را در بر می‌گیرد:

سعدیا حب وطن گرچه هدیثی است صحیح نتوان مرد به سختی که من اینجا زادم^{۲۶}

در عصر مشروطیت چنانکه گفتیم وطن و عشق به آن حضور چشمگیری دارد و افکار ناسیونالیستی چه به صورت منطقی و ملایم و چه به صورت تند و افراطی در شعرهای شاعران این دوران جایگاه ویژه‌ای می‌یابد. این عشق تازه و نوظهور جانهای ایرانیان این دوره را که از استبداد داخلی و استعمار خارجی دلی پر خون و داغی برسینه دارند به طرف خود جلب می‌کند. عارف قزوینی با غزلهای وطنی و تصنیفهای پرشور میهنی به این عشق رنگ و جلالتی خاص می‌بخشد و کار را به جایی می‌رساند که می‌سراید:

مرا ز عشق وطن دل به این خوشست که گر ز عشق هر که شوم کشته زاده وطن است^{۲۷}

در غزلهای پرشور فرخی یزدی عشق به وطن و آزادی آنچنان قوت می‌گیرد و ملموس و دوست داشتنی می‌شود که معشوق عینیت خاصی می‌یابد و معشوقها و

عشقهای دیگر را به فراموشی می سپارد.

نکته جالبی که در اینجا باید ذکر کرد این است که تناسب دیرینه غزل با مقوله‌های غنائی و عاشقانه که در شعر فارسی سابقه‌ای دیرینه دارد به روایت این حدیث عاشقانه وطن و آزادی کمک شایانی نموده است و غزلهای فرخی با ویژگیهایی که برشمردیم در ارائه این مضمون از توفیق بالنسبه بالائمی برخوردار می‌شود. شعر شاعران این دوران در واقع آئینه تمام‌نمای این عشق شورانگیز است و دیوانی در این دوره نیست که از این مضمون اجتماعی و سیاسی خالی باشد:

خاکم به سر ز غصه به سر خاک اگر کنم خاک وطن که رفت چه خاکی به سر کنم
 آوخ کلاه نیست وطن تاکه از سرم برداشتند فکر کلاهی دگر کنم^{۲۸}

شد بهار و مرغ دل افغان چو بلبل می‌کند عاشقان را فصل گل گویا جنون گل می‌کند
 کی شود آباد آن ویرانه کز هرگوشه‌اش یک ستمکاری تعدی یا تطاول می‌کند
 کشور جم سر به سر پامال شد از دست رفت پور سیروس ای خدا تاکی تحمل می‌کند
 ناجی ایران بود آنکس که در این گیسرودار خوب میزان سیاست را تعادل می‌کند^{۲۹}

پانوشتها

۱. دیوان فرخی یزدی، به اهتمام حسین مکی، چاپ هفتم، ناشر امیرکبیر، تهران ۱۳۶۳، ص ۱۳۸
۲. دیوان عارف قزوینی، به اهتمام سیف آزاد، چاپ جدید، انتشارات جاویدان، تهران ۱۳۶۱ ص ۲۱۴.
۳. کلیات مصور میرزاده عشقی، به اهتمام علی اکبر مشیر سلیمی، چاپ چهارم، تهران ۱۳۴۳ ص ۳۶۶.
۴. دیوان ملک الشعراء بهار، چاپ پنجم، انتشارات توس، تهران ۱۳۶۸، ص ۱۱۴۵
۵. دیوان عارف قزوینی ص ۲۷۲.
۶. همانجا ص ۱۸۱.
۷. دیوان فرخی یزدی ص ۸۷
۸. دیوان عارف قزوینی ص ۲۲۷
۹. همانجا ص ۲۳۹
۱۰. دیوان فرخی یزدی ص ۲۰
۱۱. دیوان فرخی یزدی ص ۲۰

۱۲. همانجا ص ۸۳
۱۳. نظری به موسیقی، تالیف روح‌الله خالقی، چاپ فردوسی، تهران ۱۳۴۶، جلد ۲ ص ۲۷۳
۱۴. مجله سپید و سیاه، شهریور ۱۳۳۴
۱۵. به نقل از گفتگوی حضوری آقای یحیی ریحان با نگارنده ۱۳۶۳.
۱۶. دیوان عارف قزوینی ص ۲۴۶
۱۷. همانجا ص ۲۷۲
۱۸. دیوان فرخی یزدی ص ۹۳
۱۹. دیوان عارف قزوینی ص ۲۵۱
۲۰. دیوان فرخی یزدی، ص ۸۱
۲۱. همانجا ص ۱۲۱
۲۲. همانجا ص ۸۷
۲۳. کلیات مصور میرزاده عشقی ص ۲۷۱
۲۴. همانجا ص ۴۵۵
۲۵. دیوان فرخی یزدی ص ۱۳۲
۲۶. کلیات سعدی، به اهتمام محمدعلی فروغی، چاپ دوم انتشارات امیرکبیر، تهران ۲۵۳۶ ص ۵۴۸
۲۷. دیوان عارف قزوینی ص ۷۵
۲۸. کلیات مصور میرزاده عشقی ص ۳۸۰
۲۹. دیوان فرخی یزدی ص ۱۲۹